

نکاتی درباره سانسور و خودسانسوری در سیره [حضرت] محمد^۱

میشائیل لکر

ترجمه: زهرا محققیان*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۸]

چکیده اصلی

مطالعه مکتوبات قرون میانه درباره سیره [حضرت] محمد باید همراه با مطالعه تاریخ وی باشد، وقایعی که شواهد متعددی در منابع مختلف برای آنها داریم. گزارش ابن اسحاق از سیره [حضرت] محمد و خلاصه آن که ابن هشام تهیه کرده، همگی محصول دوران خود این نویسندگان اند. یک نمونه خودسانسوری که یکی از راویان ابن اسحاق اعمال کرده و دو نمونه سانسور که ابن هشام اعمال کرده و بسیاری از مطالب پیشینیان خود را حذف کرده است، به درک بهتر بافت اجتماعی و سیاسی این سیره‌ها کمک می‌کند.

کلیدواژه‌ها: [حضرت] محمد، سیره، بیوگرافی، عباسیان، امویان، مدینه، حیره، خودسانسوری، حدیث.

۱. مشخصات کتاب‌شناختی اصل این اثر چنین است:

Lecker, Michael (2014). "Notes about Censorship and Self-Censorship in the Biography of the Prophet Muhammad", in: *AL-QANTARA* XXXV 1, enero-junio, pp. 233-254.

کلیه افزودنی‌های مترجم، در داخل قلاب آورده شده است.

* استادیار پژوهشکده مطالعات قرآنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران
z.mohagheghian@ihcs.ac.ir

مشهورترین سیره [حضرت] محمد در قرون میانه را ابن اسحاق (درگذشته حدود ۱۵۱ ه.ق./۷۶۸ م.) گردآوری کرده و خلاصه آن از ابن هشام (حدود ۲۱۸ ه.ق./۸۳۳ م.) به دست ما رسیده است. به عنوان کتابی تاریخی، این اثر عاری از ضعف نیست، از جمله اقدامات ویرایشی یعنی سانسور و خودسانسوری. هر دوی اینها، ما را از جزئیات یا گزارش‌های خاصی محروم می‌کند، مگر اینکه بتوان [رد پای] آنها را در جای دیگری از مکتوبات پراکنده اسلامی یافت. اما در عین حال سانسور و خودسانسوری، نگرش عاملان آن را آشکار می‌کند و نوری بر بافت سیاسی اجتماعی دورانی می‌افکند که سیره [حضرت] محمد نگاشته شده است. سیره [نویسی]، محصول زمان خود است و بدین ترتیب [بیش از آنکه واقعیت زمان پیامبر را آشکار کند] نگرانی‌ها و حساسیت‌های همراهان [حضرت] محمد، فرزندان آنها و همه کسانی را که در تدوین این سیره سهیم بوده‌اند، منعکس می‌کند.

اولین نمونه‌ای که [در این مقاله] بحث خواهد شد، یکی از نمونه‌های خودسانسوری است. این گزارش مربوط به نمونه‌ای نافرمانی از [دستورهای حضرت] محمد است. [هرچند] این گزارش امروزه در دست ما است، اما هویت دو نفری که مقصران اصلی آن بودند، برای ابن اسحاق فاش نشده و [بدین ترتیب برای ما نیز] مخفی مانده است. شکی نیست که این حذف برای حفظ آبروی خانواده‌هایشان بوده است. دو نمونه دیگر، نمایانگر دو دسته متفاوت از مطالبی است که ابن هشام به دلیل سانسوری که در کتاب محمد بن اسحاق اعمال کرده بود، از سیره [حضرت محمد] خارج کرد. یکی از این دو گزارش سانسور شده، حاکی از آن است که [حضرت] محمد قبل از رسالتش بت‌پرست بود، در حالی که دیگری مربوط به فاحشه‌ای در یثرب پیش از اسلام (مدینه) است که چشش، او را از آغاز پیامبری [حضرت] محمد خبر می‌دهد.

دو نفری که از [حضرت] محمد سرپیچی کردند

واقعه زیر که نافرمانی از [حضرت] محمد را خبر می‌دهد، در هنگام عزیمت به تبوک (سال نهم هجری یا ۶۳۰ م.) اتفاق افتاد:

قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ مَرَّ بِالْحَجْرِ نَزَلَهَا، وَاسْتَتَى النَّاسُ مِنْ بَيْتِهَا. فَلَمَّا رَاحُوا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَشْرَبُوا مِنْ مَائِهَا شَيْئًا، وَلَا تَتَوَضَّئُوا مِنْهُ لِلصَّلَاةِ، وَمَا كَانَ مِنْ عَجِينٍ عَجَّنْتُمُوهُ فَأَعْلَفُوهُ الْإِبِلَ، وَلَا تَأْكُلُوا مِنْهُ شَيْئًا،

وَلَا يَخْرُجَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ اللَّيْلَةَ إِلَّا وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ. فَفَعَلَ النَّاسُ مَا أَمَرَهُمْ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِلَّا أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ بَنِي سَاعِدَةَ خَرَجَ أَحَدُهُمَا لِحَاجَتِهِ، وَخَرَجَ الْآخَرُ فِي طَلَبِ بَعِيرٍ لَهُ، فَأَمَّا الَّذِي ذَهَبَ لِحَاجَتِهِ فَإِنَّهُ خُنِقَ عَلَى مَذْهَبِهِ، وَأَمَّا الَّذِي ذَهَبَ فِي طَلَبِ بَعِيرِهِ فَاحْتَمَلَتْهُ الرِّيحُ، حَتَّى طَرَحَتْهُ بِجَبَلِي طَيْبٍ. فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: أَلَمْ أَنْهَكُمُ أَنْ يَخْرُجَ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَمَعَهُ صَاحِبُهُ! ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلَّذِي أُصِيبَ عَلَى مَذْهَبِهِ فُشْفِي، وَأَمَّا الْآخَرُ الَّذِي وَقَعَ بِجَبَلِي طَيْبٍ، فَإِنَّ طَيْبًا أَهْدَتْهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ. وَالْحَدِيثُ عَنِ الرَّجُلَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ، وَقَدْ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ أَنْ قَدْ سَمِيَ لَهُ الْعَبَّاسُ الرَّجُلَيْنِ، وَلَكِنَّهُ اسْتَوْدَعَهُ إِيَاهُمَا، فَأَبَى عَبْدُ اللَّهِ أَنْ يَسْمِيَهُمَا لِي (Ibn Hisham, 1858-60: 898-899; Guillaume, 1955: 605) ^۲ (ابن هشام، ۱۳۷۵:

۵۲۱/۲-۵۲۲)؛ ابن اسحاق می گوید وقتی رسول خدا از منطقه حجر می گذشت، در آنجا فرود آمد و مردم از چاهش آب برداشتند. وقتی آنها در هنگام عصر قصد بازگشت کردند، رسول خدا فرمود: از آب چاهش هیچ ننوشید و حتی برای نماز نیز از آن آب وضو نگیرید و اگر با آب آن خمیری گرفته اید، آن را به شتران بخورانید و خود هیچ مقدر از آن را ننوشید و امشب هیچ کس نباید بدون همراه بیرون برود. مردم نیز به فرموده های رسول خدا عمل کردند، مگر دو نفر از بنی ساعده که یکی برای رفع حاجتی به تنهایی بیرون رفته بود و یکی دیگر نیز رفت تا شترش را بیابد. کسی که برای رفع نیاز خود به تنهایی بیرون رفته بود، در راه جثی گلویش را بفشرد و کسی هم که در طلب شترش رفته بود، باد او را برداشت و به کوه های طیه افکند. واقعه را به رسول خدا خبر دادند و آن حضرت فرمود: مگر به شما نگفته بودم که هیچ کس نباید بدون همراه بیرون برود؟ آنگاه رسول خدا برای شخص جث زده دعا کرد و او بهبود یافت. آن دیگری را هم مردم طیه یافته بودند و چون آن حضرت به مدینه بازگشت، او را به حضورش آوردند. داستان آن دو مرد، از طریق عبدالله بن ابی بکر و او از عباس بن سهل بن سعد ساعدی روایت شده و عبدالله بن ابی بکر برای من روایت کرده است که عباس، نام هر دوی آنها را به من گفته، اما عباس از او خواسته است که به کسی نگوید. به همین دلیل عبدالله هم نامشان را به من نگفت.

راوی بلاواسطه ابن اسحاق، عبدالله بن ابی بکر (متوفای ۱۳۰ ه. ق. ۷۴۷-۷۴۸ م. یا ۱۳۵ ه. ق. ۷۵۲-۷۵۳)

۷۵۳ م.) (ابن سعد، ۱۴۰۸: ۲۸۳؛ نیز نک.: Horowitz, 2002: Index; Sezgin, 1967: I, p. 284)، متعلق به خزرج بود و به عبارت دقیق‌تر، به شاخه نجار (ابن حزم، ۱۹۶۲: ۳۴۸/۱) تعلق داشت. عبدالله گزارش را از عباس بن سهل بن سعد (متوفای ۱۲۰ ه.ق. ۷۳۸/۱ م.) دریافت کرد که متعلق به شاخه ساعده از قبیله خزرج بود. دو فرد مجهول در این گزارش نیز از ساعده بودند و همین گویای آن است که چرا عباس از عبدالله خواست که هویت آنها را فاش نکند: تا او از خجالت فرزندان این دو فرد خاطی در امان بماند.

جزئیات بیشتر درباره گزارش این‌طور برای ما آشکار می‌شود که گویا عباس بن سهل بن سعد ساعدی احتمالاً این گزارش را از نزدیکانش شنیده است. روایتی متفاوت که در کتاب المغازی و اقدی یافت می‌شود، آن را به واقعه دیگری پیوند می‌زند که به طور مشابه مربوط به ماجرای عزیمت به تبوک است.^۳ این گزارش مربوط به باغ زنی در وادی القری است که [حضرت] محمد و همراهانش هنگام رفتن به تبوک از آن بازدید کردند. فرد همراه [حضرت] محمد، ابوحمید ساعدی^۴ است که به عباس، گزارش مربوط به باغ را منتقل کرده است.^۵ می‌توان دریافت که همو نیز گزارش نافرمانی محل بحث در واقعه فوق را به وی اطلاع داده باشد. عباس باید علاقه خاصی به لشکرکشی به تبوک داشته باشد، زیرا پدرش، سهل بن سعد، در آن شرکت کرده بود. طبق شهادت خود سهل، وی جوان‌ترین فرد حاضر در این جنگ بود (کنت اصغر اصحابی). [حضرت] محمد نوشیدن آب را ممنوع کرد، اما به رزمندگان اجازه داد تا شترها را با خمیری که قبل از دستور او با این آب تهیه شده بود، غذا دهند. شترهای لاغری که سهل از آن خمیر، آنها را تغذیه می‌کرد، ضعیف‌ترین شتران گله بودند (واقدی، ۱۹۶۶: ۱۰۷/۳).^۶

گفته شده است همراه ابوحمید ساعدی که در پایان دوران سلطنت معاویه (۴۱-۶۰ ه.ق. ۶۶۱-۶۸۰ م.) یا آغاز سلطنت یزید اول (۶۰-۶۴ ه.ق. ۶۸۰-۶۸۳ م.)^۷ درگذشت، عموی پدری سهل بوده است. گرچه نوع رابطه خانوادگی آنها به طور دقیق و قطعی مشخص نیست، اما می‌توانیم بپذیریم که آنها قربات بسیار با هم داشتند و همچنین آن دو نفری که از دستور [حضرت] محمد اطاعت نکردند نه تنها از طرفداران ساعدی‌ها بودند، بلکه از اعضای خانواده آنها نیز شمرده می‌شدند.

اکنون بیایید به دو نمونه سانسوری پردازیم که ابن‌هشام در خلاصه‌اش از کتاب ابن‌اسحاق اعمال کرده است. گزارش‌های مرتبط در روایت (یعنی نسخه یا متن مکتوب، به عربی: روایة)^۸ یونس بن بکیر (متوفای ۱۹۹ ه.ق. ۸۱۵/۱ م.) دیده می‌شود. بخشی از روایت ابن‌بکیر از طریق نوشته‌هایی

که محمد حمیدالله در سال ۱۹۷۶ م. و سهیل زکار در سال ۱۹۷۸ م. مستقلاً چاپ کرده‌اند، به دست ما رسیده است. هر یک از این دو چاپ، شامل دو نوشته موجود در کتاب‌خانه قرویین در فاس [کشور مراکش] و یک نوشته منفرد در کتاب‌خانه ظاهریه در دمشق است. در حالی که این دو نوشته متعلق به ویرایش ابن‌بکیر است، اما این نوشته منفرد متعلق به محمد بن سلمه است (متوفای ۱۹۲ ه.ق. ۸۰۷ م.). نوشته‌های نسخه قرویین، برخلاف نسخه ظاهریه، یک‌دست نیست و شامل نوشته‌های متعددی از نویسندگانی غیر از ابن‌اسحاق است.^۹ این دو نسخه، همچنین شامل گزارش‌هایی است که با سیره [حضرت] محمد ارتباطی ندارند، مانند آنچه درباره ازدواج دختران [حضرت] علی، یعنی ام‌کلثوم و زینب، است (Guillaume, 1960: 50-52). به هر حال، چنین روایاتی احتمالاً در سایر ویرایش‌های سیره ابن‌اسحاق نیز وجود داشته است.^{۱۰} آلفرد گیوم (Alfred Guillaume) درباره نسخه خطی قرویین که مشاهده کرده است، می‌نویسد: «اهمیت این نسخه در قسمت‌هایی است که مطالبی را برای ما احیا می‌کند که به سبب دلایلی که ابن‌هشام در مقدمه این ویرایش ذکر کرده، آنها را حذف کرده است» (نک.: ادامه مقاله) (Guillaume, 1960: 10).^{۱۱} صدون محمود السموک هم، به رویکرد غیرارتدوکسی گزارش‌های مربوط به سیره [حضرت] محمد در دوران قبل از بعثت اشاره کرده است (Al-Samuk, 1978: 97-98, 159).

با وجود این اختلافات در تقریرات ابن‌اسحاق، می‌توان تصور کرد که دو روایت مسئله‌برانگیز محل بحث از نسخه ابن‌بکیر که در اینجا بررسی می‌شود، در نسخه زیاد البکایی (متوفای ۱۸۳ ه.ق. ۷۹۹ م.) که ابن‌هشام تحریر خود را بر آن بنا نهاده است نیز، دیده می‌شوند. ابن‌هشام گفته است که در جاهای خاصی سانسورهایی را اعمال کرده است. بند اول در کتاب وی ادعا می‌کند که نسب [حضرت] محمد به آدم می‌رسد، در حالی که بند دوم به شرح زیر است:

قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: وَأَنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ مُبْتَدِئُ هَذَا الْكِتَابِ بِذِكْرِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، وَمَنْ وَلَدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ وَلَدِهِ، وَأَوْلَادِهِمْ لِأَصْلَابِهِمْ، الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ، مِنْ إِسْمَاعِيلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَمَا يَعْرِضُ مِنْ حَدِيثِهِمْ، وَتَارِكِ ذِكْرِ غَيْرِهِمْ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، عَلَى هَذِهِ الْجِهَةِ لِلِاخْتِصَارِ، إِلَى حَدِيثِ سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَتَارِكِ بَعْضِ مَا ذَكَرَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ فِي هَذَا الْكِتَابِ، مِمَّا لَيْسَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِيهِ ذِكْرٌ، وَلَا نَزَلَ فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ، وَلَيْسَ سَبَبًا لِشَيْءٍ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ، وَلَا تَفْسِيرًا لَهُ، وَلَا شَاهِدًا عَلَيْهِ، لِمَا ذَكَرْتُ مِنَ الْإِخْتِصَارِ، وَأَشْعَارًا ذَكَرَهَا لَمْ أَرُ

أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالشُّعْرِ يَعْرِفُهَا، وَأَشْيَاءَ بَعْضُهَا يَشُوعُ الْحَدِيثُ بِهِ، وَبَعْضُ يَسُوءُ بَعْضَ النَّاسِ ذِكْرَهُ، وَبَعْضٌ لَمْ يَقَرَّ لَنَا الْبُكَائِيُّ بِرِوَايَتِهِ، وَمُسْتَقْصٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى مَا سِوَى ذَلِكَ مِنْهُ بِمَبْلَغِ الرِّوَايَةِ لَهُ، وَالْعِلْمُ بِهِ (ابن هشام، ۱۳۷۵: ۴/۱)؛ من این کتاب را به خواست خدا با ذکر اسماعیل پسر ابراهیم و فرزندان او که رسول خدا و فرزندان آنها را به دنیا آوردند، آغاز می‌کنم. اول از همه، از اسماعیل تا رسول خدا. [همچنین ذکر می‌کنم] داستان آنها را تا آنجا که در دسترس است. [همچنین] ذکر دیگر فرزندان اسماعیل را به دلیل اختصار کنار می‌گذارم تا اینکه به شرح حال رسول خدا برسم و برخی از مطالبی را که ابن اسحاق در این کتاب ذکر کرده است، کنار می‌گذارم. به عبارت دیگر، آنچه در آن رسول‌الله ذکر نشده است، [آنچه] هیچ آیه قرآنی درباره آنها نازل نشده است و آنچه تفسیر یا شاهی برای آن نیست. دلیل آن، اختصاری است که در بالا ذکر شد. اشعاری که او [ابن اسحاق] آنها را ذکر کرده نیز از قلم افتاده‌اند، آنهایی که هیچ‌کدام از صاحب‌نظران شعر که من با آنها ملاقات کردم با آنها آشنا نبودند، چیزهایی که سخن‌گفتن درباره آنها ناپسند است (بیشع الحدیث به)، یا آنچه ممکن است موجب ناراحتی افراد خاصی شود (یسوء بعض الناس ذکرة) یا افرادی که روایت البکایی آنها را برای ما تأیید نکرده است. آنگاه اگر خدا بخواهد، چنان‌که روایت مباحث را می‌سزد و شرط علم به آن است، دیگر روایات را به تمام و کمال در این اثر آورده‌ام (Ibn Hisham, 1858-60: 4; Guillaume, 1955: 3, 691).

دو دسته از اقسام ذکر شده در بالا به‌وضوح نشان‌دهنده سانسور، یعنی امور ننگ‌آور و آزاردهنده است. یوهان فوک (Johann Fück) گزارش‌های خود ابن هشام را درباره حذف آیات بی‌ارتباط و آیاتی که به پیامبر حمله می‌کنند ثبت و ضبط کرده است. فوک به‌درستی آیات [فوق] را در دسته اموری گنجانده که صحبت درباره آنها ننگ‌آور است. همچنین، ماجرای آیات شیطانی (یا همان «قسمت غرانیق» را به قول خودش) در همین گروه گنجانده است. درباره دسته دوم، یعنی آنهایی که ممکن است باعث آزار برخی افراد شود، فوک به حذف روایت ابن هشام درباره دستگیری عمومی [حضرت] محمد، [یعنی] عباس در جنگ بدر اشاره می‌کند (Fück, 1925: 35).^{۱۱}

به طور مشابه، می‌توان نمونه‌های دیگری از گزارش‌ها و مطالب مسئله‌برانگیزی را که ابن هشام حذف کرده است به طور خلاصه ذکر کرد. [حضرت] محمد، هنگامی که هنوز چوپان جوانی بود، قصد داشت لذت جنسی نامشروعی را تجربه کند، اما الله او را از آن محافظت کرد (Rubin, 1995: ۲۰۰).

86-87؛ ابن اسحاق، ۱۹۶۶: ۵۸-۵۹؛ ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۷۹-۸۰). [حضرت] محمد در جریان انقطاع وحی (فتره الوحی) با خود گفت: «من می ترسم که یار من [یعنی فرشته] از من متنفر شده (قلانی) و مرا رها کرده باشد (ودّعی)» (Rubin, 1995: 116-117؛ ابن اسحاق، ۱۹۶۶: ۱۱۵، ش ۱۶۶؛ ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۱۳۵). نمونه‌ای زیرکانه از خودسانسوری، مربوط به بت پرستی [حضرت] محمد است (در ادامه جزئیات آن را ببینید). در متنی خلاصه‌شده از سال‌های آغازین [سیره حضرت] محمد که با عمویش ابوطالب بود، درمی‌یابیم که او تحت حمایت الله بزرگ شده و مصون از انحرافات جاهلیت و ردایل (آن) بوده است، «در حالی که هنوز مذهب قبیله خود را دنبال می‌کرد» (و هو علی دین قومه). ابن هشام این گزاره را بدون این عبارت مهم نقل کرده است (Rubin, 1955: 87, 89؛ Ibn Hisham, 1858-60: 117؛ ابن اسحاق، ۱۹۶۶: ۵۷، ش ۵۴؛ ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۷۸). عین عبارت (و هو علی دین قومه) در روایتی درباره وقوف [حضرت] محمد در کوه عرفات نیز دیده می‌شود که در نسخه ابن هشام با عبارات کمتر مسئله‌برانگیزی ذکر شده است: قبل ان ینزل الله الوحی (Ibn Hisham, 1858-60: 129؛ ابن اسحاق، ۱۹۶۶: ۷۶، ش ۹۲؛ ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۹۸).^{۱۳} باز هم تغییرات ویرایشی کوچک از ابن هشام دیده می‌شود. السموک متوجه تفاوت بین نسخه ابن‌بکیر و نسخه ابن هشام راجع به اقدام عبدالمطلب در هنگام تولد [حضرت] محمد شد. ابن‌بکیر می‌گوید عبدالمطلب، کودک تازه متولدشده را به نزد بت هبل در داخل کعبه برد (فادخله علی هبل فی جوف الکعبه)؛ در حالی که ابن هشام ذکر هبل را حذف کرده است: عبدالمطلب، نوزاد را صرفاً به داخل کعبه برد (فدخل به الکعبه) (Ibn Hisham, 1858-60: 103؛ Al-Samuk, 1978: 95؛ ابن اسحاق، ۱۹۶۶: ۲۲، ش ۲۸؛ ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۴۵).^{۱۴} از دیگر سانسورهای ابن هشام که در بالا بدان اشاره شد، ماجرای «آیات شیطانی» است (گزارش ابن اسحاق شامل خود آیات شیطانی نیست) (ابن اسحاق، ۱۹۶۶: ۱۵۷-۱۵۸، ش ۲۱۹؛ ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۱۷۷-۱۷۸؛ Ahmed, 2004: 38-39؛ Guillaume, 1960: 29, 59). نیز گزارشی درباره شورچشمی (evil eye) که [حضرت] محمد در مکه، در دوران قبل از وحی و [حتی] بعد از وحی با آن روبه‌رو شد (تصیبه العین) (ابن اسحاق، ۱۹۶۶: ۱۰۴، ش ۱۴۳؛ ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۱۲۴؛ Guillaume, 1960: 29, 59). نیز گزارشی درباره شایعاتی راجع به اینکه پسر [حضرت] محمد، یعنی ابراهیم، متعلق به پسرعموی مادر کودک، ماریه قبطیه است. [مطابق این گزارش] به [حضرت] علی دستور داده شد که اگر این پسرعمو را نزد ماریه بیابد، او را بکشد. اما پسرعمو توانست ثابت کند که او عقیم و نازا است و بدین ترتیب توانست جان خود را نجات دهد (ابن اسحاق، ۱۹۶۶: ۲۵۲،

ش ۴۱۲؛ ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۲۷۱). سرانجام، [باید به] گزارشی درباره افشاسازی‌های عماره بن ولید برای همسر عمرو بن اوس و به دنبال آن انتقام وحشتناک عمر [اشاره کرد] (ابن اسحاق، ۱۹۶۶: ۱۴۸-۱۵۰، ش ۲۱۱؛ ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۱۶۷-۱۷۰؛ 36-37: Guillaume, 1960).

[حضرت] محمد و انسان مقدس

گزارش زیر (ابن بکیر ← ابن اسحاق) در نسخه ابن هشام مفقود شده است، زیرا مربوط به موضوعی است که از نظر ابن هشام، سخن گفتن درباره آن ننگ‌آور است. این گزارش، ملاقات [حضرت] محمد و پسرخوانده‌اش زید بن حارثه که همراه او بود، با حنیف یا (جوینده دین واقعی) یعنی زید بن عمرو بن نفیل را توصیف می‌کند:^{۱۵}

نا أحمد نا یونس عن ابن إسحق قال: فحدثت أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو يحدث عن زید بن عمرو بن نفیل: إن كان لأول من عاب علی الأوثان، ونهانی عنها، أقبلت من الطائف ومعی زید بن حارثة حتی مررت بزید بن عمرو وهو بأعلى مكة وكانت قریش قد شهرته بفراق دینها حتی خرج من بین أظهرهم، وكان بأعلى مكة، فجلست إليه ومعی سفرة لی فیها لحم یحملها زید بن حارثة من ذبائحنا علی أصنامنا، فقربتها له، وأنا غلام شاب، فقلت: كل من هذا الطعام أي عم، قال: فلعلها أي ابن أخی من ذبائحكم هذه التي تذبحون لأوثانكم؟ فقلت: نعم، فقال: أما إنك یا ابن أخی لو سألت بنات عبد المطلب أخبرنك أني لا أكل هذه الذبائح، فلا حاجة لی بها، ثم عاب علی الأوثان ومن يعبدها ویذبح لها، وقال: إنما هی باطل لا تضر ولا تنفع، أو كما قال. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: فما تحسست بوثن منها بعد ذلك علی معرفة بها، ولا ذبحت لها حتی أكرمني الله عز وجل برسالته «صلى الله عليه وسلم» (ابن اسحاق، ۱۹۶۶: ۹۸، ش ۱۳۳؛ ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۱۱۸)؛ احمد [ابن عبد الجبار عطاردی] ← یونس ← ابن اسحاق: برای من روایت شد که رسول خدا در حین سخن از زید بن عمرو بن نفیل گفت: او اولین کسی بود که مرا به سبب پرستش بت‌ها سرزنش، و از آن منع کرد.^{۱۶} من از جانب طائف همراه با زید بن حارثه آمده بودم تا اینکه از کنار زید بن عمرو که در بالای مکه (اعلی مکه)^{۱۷} بود، گذشتم. قریش او را به سبب رهاکردن دینشان رسوا و بدنام کرده بودند، تا اینکه او از جمع آنها خارج شد و در مکه علیا زندگی‌اش را ادامه داد. من با کیسه

چرمی (سفره) که زید بن حارثه حمل می‌کرد و حاوی گوشت قربانیان ما برای خدایانمان بود، در نزدیکی او نشستم. آن را به او پیشنهاد کردم؛ در آن زمان، من پسری جوان (غلام شاب)^{۱۸} بودم و گفتم عمو، کمی از این غذا بخور. او گفت: برادرزاده، شاید متعلق به حیواناتی است که شما برای بت‌های خود قربانی می‌کنید؟ گفتم بله. او گفت: برادرزاده، اگر از دختران عبدالمطلب پرسیده بودی [یعنی عمه‌های محمد]،^{۱۹} آنها به تو می‌گفتند که من هرگز از این قربانی‌ها نمی‌خورم و نیازی به آنها ندارم. سپس بت‌ها و کسانی را که آنها را می‌پرستیدند و برایشان قربانی می‌کردند تحقیر کرد. وی گفت: آنها چیزی جز باطل نیستند و نه ضرری دارند و نه فایده‌ای، یا آن طور که گفته شده است، رسول خدا فرمود: پس از آن، من هیچ کدام از بت‌ها را نوازش نکردم [تا از آن طریق، برکت او را جلب کنم]، و از [حقیقت] آنها آگاه شدم.^{۲۰} نه قربانی‌ای برای آنها کردم تا زمانی که الله، که قدرت و جلال متعلق به او است، مرا به این تکلیف مفتخر کرد.^{۲۱}

نیم قرن پیش، گیوم به درستی این گزارش را واجد اهمیت بسیار معرفی کرده و افزوده است که این گزارش از نسخه ابن‌هشام حذف شده بود. وی همچنین گفته است که «این، تنها شاهد موجود درباره تأثیر شخصی موحد بر [حضرت] محمد از طریق موعظه و نصیحت است» (Guillaume, 1960: 27-28, 59). [و همین امر] دلالت بر واقعی بودن آن دارد. اما به نظر می‌رسد (تحقیقات بیشتری در این باره لازم است) کسانی که به تجلیل انسان مقدس علاقه‌مند بودند، مخصوصاً فرزندان او، (همگی) آماده بودند تا به اصطلاح، با هزینه [حضرت] محمد به هدف خود برسند.

دانشمندان قرون میانه این گزارش را مشکل‌ساز دانسته‌اند. حربی (متوفای ۲۸۵ ه.ق. ۸۹۸ م.) از گزارش‌هایی که خبر می‌دهند [حضرت] محمد گوشت حیوانات ذبح‌شده برای بت را مصرف کرده بود، ابراز ناراحتی کرده است. شاید زید بن حارثه حیوان را به ابتکار خودش قربانی کرده، یا زید آن را ناآگاهانه در جایی که بتی قرار داشت، سر بریده است. حربی می‌گوید خداوند حرام کرده است که ما معنای ظاهری این گزارش را بپذیریم.^{۲۲} سهیلی (متوفای ۵۸۱ ه.ق. ۱۱۸۵ م.) تعجب کرده است که چگونه خداوند زید را به پرهیز از خوردن آنچه برای بت‌ها قربانی شده بود، هدایت کرده است، در حالی که [حضرت] محمد شایستگی بیشتری برای چنین هدایتی داشت (السهیلی، ۱۹۷۱: ۲۵۶/۱، نیز نک.: Kister, 1970: 27-28; Guillaume, 1960).^{۲۳} شاید شواهدی از سانسور محل بحث در این خصوص وجود داشته باشد. در نسخه خطی شرف المصطفی از

خرگوشی، به نقل از ام. جی. کیستر، جمله زیر را از زید بن حارثه می‌یابیم: «پیامبر میشی را برای بت خاصی ذبح کرد. سپس آن را کباب کرد و با خود حمل کرد و برد». ^{۲۴} نسخه چاپ‌شده این کتاب، گزارش ملایم‌تری دارد که بر اساس آن، این [حضرت] محمد نبود که میش را کباب کرد، بلکه همراهانش بودند. ^{۲۵}

فاحشه یثرب و جنش

گزارش زیر (ابن‌بکیر ← ابن‌اسحاق) از نسخه مختصر ابن‌هشام حذف شده است، زیرا مربوط به موضوعی است که از نظر ابن‌هشام ممکن است افراد خاصی را آزار دهد:

حدثنا أحمد: نا يونس عن ابن إسحق قال: وكان هذا الحي من الأنصار يتحدثون مما كانوا يسمعون من يهود من ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم، أن أول ذكر وقع بالمدينة، قبل بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم، أن فاطمة أم النعمان بن عمرو، أختي بني النجار - وكانت من بغايا الجاهلية - وكان لها تابع، فكانت تحدث أنه كان إذا جاءها اقتحم البيت الذي هي فيه، اقتحاماً على من فيه حتى جاءها يوماً، فوقع على الجدار ولم يصنع كما كان يصنع، فقالت له: ما لك اليوم؟ قال: بعث نبي بتحريم الزنا (ابن‌اسحاق، ۱۹۶۶: ۹۲، ش ۱۲۲؛ ابن‌اسحاق، ۱۹۷۸: ۱۱۳؛ 25-26: Guillaume, 1960); احمد [بن، عبد الجبار عطاردی] ← يونس ← ابن‌اسحاق: این گروه از انصار عادت داشتند درباره آنچه از یهودیان درباره رسول‌الله می‌شنیدند، حرف بزنند: اولین یادکرد [رسالت] در مدینه قبل از بعثت رسول‌الله این بود: فاطمه مادر نعمان بن عمرو از بنونجار از فاحشه‌های (بغایا) عصر جاهلیت بود. او یک [جن] تابع داشت و می‌گفت هر وقت به سراغش می‌آمد، بدون در نظر گرفتن بقیه کسانی که در آنجا بودند، (اقتحم)، یورش می‌آورد (و همه چیز را به هم می‌ریخت، دیگران او را نمی‌دیدند). ^{۲۶} [این وضعیت ادامه داشت] تا اینکه یک روز او [یعنی آن جن مذکور] به طرف او آمد، بر دیوار افتاد و کاری را که معمولاً انجام می‌داد، انجام نداد [یعنی برقراری رابطه جنسی با آن زن]. زن به او [جن] گفت، امروز چه اتفاقی برایت افتاده است؟ وی گفت: پیامبری با دستور منع فحشا فرستاده شده است.

اعتراف جن به شکست، به این معنا است که منع فحشا با تأثیر فوری [بر روی جن] واجب و لازم‌الاجرا شد و بدین ترتیب، او دیگر نمی‌توانست به روال قبلی زندگی‌اش ادامه دهد. داستان نشان

می‌دهد که در مدینه قبل از اسلام، رابطه عاشقانه بین جنّ مذکر و زن تصورناپذیر نبود. بدیهی است که زن مذکور از طریق جنّ خود، قدرت‌های معنوی ویژه‌ای کسب می‌کرد.^{۲۷} این گزارش در سیره ابن اسحاق از سیره [حضرت] محمد وجود داشت اما نه به سبب نوری که به جامعه مدینه قبل از اسلام می‌افکند، بلکه به این دلیل که متعلق به دلائل النبوة یا نشانه‌های نبوت [حضرت] محمد بود. به طور خاص، این روایت، به بخشی از کتب دلائل النبوة تعلق دارد که شامل گزارش شهادت جنینانی است که با از دست دادن موقعیت و قدرت خاص خود متوجه شده‌اند که [به واسطه بعثت حضرت محمد] جهان برای همیشه تغییر کرده است.

شغل فاطمه از جزئیات پس‌زمینه [و بافت روایت] مشخص است و به همین دلیل در خور اعتماد است. شجره‌نامه او که در مدخل مربوط به پسرش نعمان (النعمان) بن عمرو آمده است، به صورت زیر دیده می‌شود: فاطمه بنت عمرو بن عطیة بن خنساء بن مبدول بن عمرو. این نسب نشان می‌دهد که او متعلق به شاخه نجار [از قبیله] خزرج، و [به عبارت] دقیق‌تر، زیرمجموعه مازن ابن نجار بوده است (ابن سعد، ۱۴۰۸: ۴۹۳/۳). همسر وی به یکی دیگر از زیرمجموعه‌های نجار، یعنی غنم بن مالک بن نجار تعلق داشت. نسب او عبارت است از: عمرو بن رفاعة ابن حارث ابن سواد ابن غنم ابن مالک بن نجار. پسر او، نعمان، یکی از صحابیان پیامبر بود و علاقه شدیدی به شوخی‌های زننده [تند] (practical joke)^{۲۸} و مشروبات الکلی داشت (ابن سعد، ۱۹۸۷: ۴۹۳/۳-۴۹۴).^{۲۹}

دو نسخه دیگر درباره هویت [این زن] فاحشه وجود دارد. آنها ضمن تأیید اینکه او اهل شاخه نجار است، هیچ نسبی [از او] نمی‌دهند و احتمالاً هدفشان پنهان نگه‌داشتن هویت او است تا اعتبار خانواده‌اش حفظ شود. یک منبع او را فکیحه از نجار (خلیفة بن خیاط، ۱۴۰۲: ۸۷) خوانده است، در حالی که منبع دیگری که به طور مشابه وابستگی وی به نجار را بیان می‌کند، او را فاطمه بنت نعمان می‌خواند.^{۳۰} به گفته سهیلی، در نسخه ابن هشام از سیره پیامبر، به جز روایت ابن بکیر، [در تمامی روایت‌ها] از این زن به عنوان فاطمه بنت نعمان یاد می‌شود.^{۳۱} در کنار نام این زن، چندین تفاوت دیگر نیز در میان متنی که سهیلی از نسخه نامعلوم و مجهول ابن اسحاق نقل می‌کند با متن ابن بکیر وجود دارد. این نشان می‌دهد که حداقل دو نسخه از سیره ابن اسحاق حاوی این گزارش بوده است.

روسپی‌گری باید در عربستان پیش از اسلام، به‌ویژه مرتبط با بازارها و مراکز خرید آن رایج بوده باشد. اما نمونه فاطمه، نمونه خاصی است، زیرا فاحشه‌ها معمولاً دختران برده بودند، نه زنان آزاد.^{۳۲}

حکایت مشابهی از یک جن، مربوط به زنی نامشخص، در مکه نیز وجود دارد که متعلق به شاخه اسد بن عبدالعزی از قبیله قریش است. جن آن زن، او را از موضوع سنگین تحمل ناپذیری که اتفاق افتاده بود، آگاه کرد: احمد [حضرت محمد] فاحشگی را حرام کرده است. وقتی الله، اسلام را آورد، استراق سمع آنها [یعنی جن‌ها] منع شد،^{۳۳} لذا دیگر جنیان نمی‌توانستند وقایع جاری در آسمان را بشنوند و کشف کنند (Chabbi, 2003). گزارش ابن اسحاق درباره زن فاحشه‌ای که در یشرب یا مدینه می‌زیست، می‌توانست حقیقتاً برخی افراد همانند فرزندان او و سایر اعضای خانواده‌اش را آزار دهد.

بنا بر روایتی که در کتاب المحن از ابوالعرب یافت می‌شود، ابن اسحاق به دلیل افشای معایب شجره‌نامه همشهری‌هایش در مدینه، دو بار از فرماندار مدینه شلاق خورد: «او متخصص نسب‌نامه‌نویسی بود و هیچ خانواده‌ای در مدینه از خطاها و اشتباهاتی که او در نسب‌نامه‌ها کشف کرده بود، در امان نبود. به همین دلیل مردم مدینه با او خصمانه رفتار می‌کردند». والی مدینه او را یک بار شلاق زد، اما او تحقیقات نسب‌شناسانه‌اش را متوقف نکرد و مجدداً شلاق خورد (ابوالعرب التمیمی، ۱۴۰۳: ۳۷۷-۳۷۸). [در اینجا] ابن اسحاق همچون مردی ظاهر می‌شود که از لگدکردن انگشتان پای دیگران [یعنی ذکر معایشان] ابایی ندارد، همچنین از حاکمان اموی هم هیچ ترسی به خود راه نمی‌دهد. شخصیت ابن اسحاق و به اصطلاح، منشأ این خصلتش، پدر بزرگ یهودی‌اش بود (Lecker, n.d.) که با شخصیت‌های معروف دیگر موالی، یعنی ابو عبیده معمر بن مثنی (متوفای ۲۱۰ ه.ق./۸۲۵ م.) که او نیز از نژاد یهود بود، قیاس‌پذیر است. معمر، با ورود در موضوعاتی از جمله مثال‌ب یا «خطاها»، که اغلب مرتبط با نسب‌نامه‌ها و شجره‌نامه‌ها است، خود را چندین مشهور نکرد (Lecker, 1995).

ابن هشام که احتمالاً شخص متعارف‌تری بوده، بسیاری از مطالب سلف خود را حذف کرد. احتمالاً همین کار به محبوبیت نسخه‌اش کمک کرد. علاوه بر اشعار نامناسب، وی همچنین جزئیات و روایاتی را که با تصویر [حضرت] محمد مغایرت داشت یا می‌توانست فرزندان [حضرت] محمد و طرفدارانشان را آزرده‌خاطر کند، حذف کرد. سانسور و خودسانسوری‌ای که در کتاب ابن اسحاق از سیره [حضرت] محمد و خلاصه آن [یعنی کتاب ابن هشام] وجود دارد، مرتبط با زمینه اجتماعی و سیاسی هر دو کتاب است.

پی‌نوشت‌ها

۱. روایت محل بحث در کتاب جوزف هرویتز نیز آمده است، نک: Horovitz, 2002: 44؛ [در متن عربی این واقعه که نویسنده این مقاله آورده است، واژه «صلعم» هم دیده می‌شود که در نسخه‌ای از کتاب ابن‌هشامی که در دسترس مترجم است (نسخه موجود در نرم‌افزار مکتبه الشاملة)، نیست. چه‌بسا نویسنده آلمانی خودش آن را افزوده باشد. جالب است که در ترجمه انگلیسی‌ای هم که خود نویسنده از این روایت آورده است، واژه «صلعم» نیست (م).].

۲. [نویسنده مقاله، در متن، ترجمه انگلیسی روایات را آورده و در قسمت انتهایی نیز، متن عربی آنها را ضمیمه کرده است. مترجم، برای سهولت خوانش، قسمت‌های عربی ضمیمه‌شده را به داخل متن منتقل کرد. همچنین ترجمه‌های نویسنده مقاله از کتاب ابن‌اسحاق، برگرفته از نسخه‌ای آلمانی است (م).].

۳. قَالَ أَبُو حُمَيْدٍ السَّاعِدِيُّ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى تَبُوكَ، فَلَمَّا جِئْنَا وَادِي الْقُرَى مَرَرْنَا عَلَى حَاقِيقَةَ لِأَمْرَأَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَخْرُصُوهَا! فَخَرَصَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَرَصْنَاهَا مَعَهُ، عَشْرَةَ أَوْسَاقٍ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: احْتَفِظِي مَا خَرَجَ مِنْهَا حَتَّى تَرْجِعِ إِلَيْكَ. فَلَمَّا أَمْسَيْنَا بِالْحَجْرِ قَالَ: إِنِّهَا سَهَبَتْ اللَّيْلَةَ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلَا يَقُومَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا مَعَ صَاحِبِهِ، وَمَنْ كَانَ لَهُ بَعِيرٌ فَلْيُوثِقْ عِقَالَهُ. قَالَ: فَهَاجَتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ وَلَمْ يَقُمْ أَحَدٌ إِلَّا مَعَ صَاحِبِهِ، إِلَّا رَجُلَيْنِ مِنْ بَنِي سَاعِدَةَ، خَرَجَ أَحَدُهُمَا لِحَاجَتِهِ، وَخَرَجَ الْآخَرُ فِي طَلَبِ بَعِيرِهِ. فَأَمَّا الَّذِي ذَهَبَ لِحَاجَتِهِ فَإِنَّهُ خُنِقَ عَلَى مَذْهَبِهِ، وَأَمَّا الَّذِي ذَهَبَ فِي طَلَبِ بَعِيرِهِ فَاحْتَمَلَتْهُ الرِّيحُ فَطَرَحَتْهُ بِجَبَلِي طِيءٍ، فَأُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَبْرَهُمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَلَمْ أَنْهَكُمُ أَنْ يَخْرُجَ رَجُلٌ إِلَّا وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ؟ ثُمَّ دَعَا الَّذِي أُصِيبَ عَلَى مَذْهَبِهِ فَشَفِي، وَأَمَّا الْآخَرُ الَّذِي وَقَعَ بِجَبَلِي طِيءٍ فَإِنَّ طَيْبًا أَهْدَتْهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ (واقدي، ۱۹۶۶: ۱۰۰۵/۳-۱۰۰۶).

۴. درباره نام وی اقوال مختلفی وجود دارد، احتمالاً به این دلیل که وی بیشتر از طریق لقبش ابوحمید شناخته می‌شد تا از طریق نام خود و پدرش.

۵. برای نمونه نک: «أَخْبَرَنَا حُمَيْدُ ابْنُ أَبِي أُوَيْسٍ، أَنَا أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى الْمَازِنِيِّ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ السَّاعِدِيِّ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ قَالَ أَبُو حُمَيْدٍ: وَخَرَجْنَا مَعَهُ، فَلَمَّا جِئْنَا الْوَادِي مَرَرْنَا عَلَى حَاقِيقَةَ لِأَمْرَأَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَخْرُصُوهَا، فَخَرَصْنَاهَا وَخَرَصَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَةَ أَوْسَاقٍ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: احْتَفِظِي بِمَا يَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تَرْجِعِي إِلَيْكَ»، فَلَمَّا رَجَعْنَا مَرَرْنَا عَلَى الْمَرَأَةِ، فَسَأَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمَّا خَرَجَ مِنْ حَاقِيقَتِهَا، فَقَالَتْ: خَرَجَ مِنْهَا عَشْرَةُ أَوْسَاقٍ» (ابن‌زنجويه، ۱۴۰۶:

۱۰۷۶/۳-۱۰۷۷، ۲۰۰۱). در صحیح مسلم، این گزارش با چندین گزارش دیگر که مرتبط با عزیمت به تبوک هستند، ترکیب شده است. در اسناد این گزارش نیز نقل عباس ابن سهل از ابوحمید دیده می‌شود که به بحث ما مربوط است. «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ بْنِ قَعْنَبٍ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَزْوَةَ تَبُوكَ فَأَتَيْنَا وَادِي الْقُرَى عَلَى حَاقِيقَةَ لِأَمْرَأَةٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَخْرُصُوهَا» فَخَرَصْنَاهَا وَخَرَصَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَةَ أَوْسَاقٍ، وَقَالَ: «أَحْصِيهَا حَتَّى تَرْجِعِي إِلَيْكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ» وَأَنْطَلَقْنَا، حَتَّى قَدِمْنَا تَبُوكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سَهَبَتْ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَةَ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلَا يَقُمْ فِيهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ فَمَنْ

كَانَ لَهُ بَعِيرٌ فَلْيَسُدَّ عَقَالَهُ» فَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ فَحَمَلَتْهُ الرِّيحُ حَتَّى أَلْفَتْهُ بِجَبَلِي طَيْبٍ، وَجَاءَ رَسُولُ ابْنِ الْعَلَمَاءِ، صَاحِبِ أَيْلَةٍ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكِتَابٍ، وَأَهْدَى لَهُ بَغْلَةً بَيْضَاءَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَهْدَى لَهُ بُرْدًا، ثُمَّ أَقْبَلْنَا حَتَّى قَدِمْنَا وَادِيَ الْقُرَى، فَسَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَرْأَةَ عَنْ حَدِيثِهَا «كَمْ بَلَغَ نَمْرَهَا؟» فَقَالَتْ عَشْرَةَ أَوْسُقٍ» (نیشابوری، ۱۹۵۵-۱۹۵۶: ۴/۱۷۸۵-۱۷۸۶، کتاب الفضائل، ش ۱۱).

۶. وقتی محمد از دنیا رفت سهل بن سعد پانزده ساله بود (ابن حجر، ۱۹۷۲: ۱۶۷/۳).

۷. برای نمونه نک.: ابن حجر، ۱۹۷۲: ۸۰/۷-۸۱.

۸. اصطلاح «سنت مکتوب» (textual tradition) را جونز به کار برده است، نک.: Jones, 1983: 346؛ او این عبارت را همراه با اصطلاح اصلاح شده اش به کار برده است. جونز اصطلاح «نسخه» (version) را به کار برده است: "Ibn Hisham's version of the text".

۹. از ۴۷۳ مدخل در ویرایش حمیدالله، فقط ۱۸۰ مدخل آن به منابعی غیر از ابن اسحاق بازمی‌گردد (Muranyi, 1991: 218). السهلی، ۵۲ مرتبه نسخه ابن‌بکیر را نقل کرده است، اما فقط ۱۵ فقره از ارجاعات وی در قطعات ویرایش شده یافت می‌شود (Jarrar, 1989: 207-208). ابن‌بکیر خودش یکی از تدوین‌کنندگان کتاب مغازی بود. در کتاب زیر پیشنهاد شده است که از این نوع نویسندگان، با عنوان «تدوینگر» یاد شود: Jarrar, 1989: 50-51؛ همچنین نک.: Schoeler, 2009: 77. جالب اینکه کتاب ابن اسحاق، با عنوان سیره ابن اسحاق المسمات بکتاب المبتدأ والمعث والمغازی با اسناد زیر آغاز می‌شود: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنُ هِشَامٍ: هَذَا كِتَابُ سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ. اما این اسناد و متنی که در ادامه اش آمده و مربوط به شجره‌نامه محمد است، از نسخه زکار حذف شده و احتمالاً متعلق به نسخه خطی ای نیست که آنها ضمیمه کرده‌اند. باید افزود که مقایسه‌ای میان نسخه خطی فاز (Fez) و کتاب ابن هشام را عبدالعزیز الدوری در کتابی با عنوان «دراسة فی سیرة النبی و مؤلفها ابن اسحاق» (چاپ بغداد، ۱۹۶۵) انجام داده است. این کتاب در دسترس من نبود.

۱۰. نسخه کامل البکائی شامل کتاب الخلفاء ابن اسحاق است، نیز نک.: Al-Samuk, 1978: 85, n. 4.

۱۱. راون در کتابش می‌نویسد: «ابن هشام در متون منتخبش درباره مفهوم الاهیاتی «اخلاص» قضاوت‌هایی انجام داده و متن‌هایی را که به نظرش توهین‌آمیز بوده کنار گذاشته است. ... دو داستان جالب توجه که ابن هشام آنها را حذف نکرده، داستان‌هایی درباره تبت خودکشی [حضرت] محمد است، نک.: Raven, 2006: 33؛ الطبری، ۱۹۰۱: ۱۹۰۱/۱۱۴۷؛ و آیات شیطانی (نک.: الطبری، ۱۹۰۱: ۱۱۹۲/۱-۱۱۹۶). اما متن طبری مربوط به خودکشی تعمدی، از ابن اسحاق نیست. برای موضوعاتی همانند خودکشی و آیات شیطانی، به ترتیب نک.: Rubin, 1995: 113-114 & 156-166.

۱۲. آیات دسته سابق، یعنی آیات شیطانی، آیاتی ناشایست است که ابن هشام مطابق گفته خود، آنها را حذف کرده است، نک.:

Ibn Hisham, 1858-60: 170, I. 3; 274, I. 18; 523, I. 13; 524, I. 9; 572, I. 15; 581, I. 16; 644, I. 9; 939, I. 4.

همچنین، ابن هشام آیاتی را که [حضرت] محمد در آنها هدف حمله قرار گرفته، تغییر داده است. نیز وی کلمه‌ای توهین‌آمیز را تغییر داده است (در حقیقت دو کلمه را تغییر داده است) (همان؛ نیز نک.: Ibn Hisham, 1858-60: 532, I. 16, 517, I. 1).

20؛ همچنین نک.: Horovitz, 2002: 81; Schoeler, 1996: 50. قطعاً ناشایست، قطعاً می‌تواند که ممکن است برای افراد خاص زیان‌آور باشد، نک.: Schoeler, 2009: 77; al-Samuk, 1978: 157. نولدکه نیز قبلاً متوجه این‌گونه حذف‌های ابن‌هشام شده بود، نک.: Nöldeke, 1914: 166, n. 2. درباره دستگیری عباس در نبرد بدر نک.: Nöldeke, 1914: 167-168؛ در این خصوص می‌توان با کمک فناوری اظهارنظر کرد. امروزه می‌توان به منظور ردیابی محذوفات ابن‌هشام از آیاتی که وی آنها را نادرست می‌دانست، از نسخه الکترونیکی کتاب وی استفاده کرد (یا از اینترنت استفاده کنید یا نرم‌افزارهای الکترونیکی مانند مکتبه‌الشامله یا الجامع الکبیر را به کار برید) و به دنبال فعل عربی اَقْدَع (aqdha'a) به معنای «ناسزاگفتن، بهتان‌زدن» باشید که هشت بار ظاهر می‌شود [برای نمونه نک.: ابن‌هشام، ۱۳۷۵: ۹۳/۲ (م.)]، صورت مؤنث آن، اَقْدَعَتْ است که یک بار ظاهر می‌شود [همان (م.)]. البته فوک (Fück) قبلاً به این آیات اشاره کرده است.

۱۳. روبین از سایر منابع، چندین نمونه دیگر برای این تعبیر بحث‌برانگیز گرد آورده است، نک.: Rubin, 1995: 88-89.

۱۴. [در نسخه ابن‌هشام، عبارت «فَدَخَلَ بِهِمْ عَلَيَّ هُبَلٌ فِي حَوْفِ الْكَعْبَةِ» دیده می‌شود (نک.: ابن‌هشام، ۱۳۷۵: ۱۵۲/۱). در اینجا جای این پرسش باقی است که نویسنده این مقاله و مترجم آلمانی محل استناد او، بر چه اساسی و از کدام نسخه، روایت ابن‌هشام را بررسی کرده‌اند که نام هبل را در آن ندیده‌اند؟! (م.)].

۱۵. مدخل طولانی او را در زیر ببینید: ابن‌عساکر، ۱۴۱۵-۱۴۱۹: ۴۹۳/۱۹-۵۱۶؛ همچنین، نک.: Rubin, 1995: 47-48, 88-81, 77؛ روبین درباره جنبه‌های مختلف مربوط به نسخه‌های دیدار زید با محمد بحث کرده است. شواهد روبین مربوط به زید بی‌نظیر است و تجزیه و تحلیل جداگانه‌ای را می‌طلبد.

۱۶. متن مشابه در الربیع ابن حبیب الازدی البصری، ۱۴۱۵: ۴۴. در این مرحله حتی با افزودن یک کلمه صریح‌تر است: «عاب علی عبادہ الاصنام»، برای مطالعه بیشتر نک.: «قال الربیع قال ابو عبیدہ بلغنی عن النبی صلی الله علیه و سلم قالان کان زید بن عمرو لاول من عاب علی عبادہ الاصنام والذبح علیها وذلك انی اقبلت من الطائف ومعی زید بن حارثه ومعنا خبز و لحم و کانت قریش آذت زید بن عمرو حتی خرج من بین اظہرنا فمررت به و عرضت علیه السفره فقال یا ابن اخی انتم تذبحون علی اصنامکم هذه فقلت نعم فقال لا آکلها ثم عاب الاصنام والاولئان و من یطعمها و من یدنو منها قال رسول الله صلی الله علیه و سلم والله ما دنوت من الاصنام شینا حتی اکرمنی الله بالنبوه» (ازدی بصری، ۱۴۱۵: ۴۴). ویراستاران این مسند که از معاصران نیز هستند، چون نمی‌توانستند این گزارش را واقعی تلقی کنند، شراکت [حضرت] محمد در بت‌پرستی قبیله خود را انکار کردند: «قوله عاب علی بتشدید الباء ذکر عیب ذلک عندی ولم یکن دنا من الاصنام شینا ولا ذبح علی ولیکن کان قومہ یفعلون ذلک فظن زید ابن عمران السیر واحد وذلک قبل النبوه فلحظ ذکر عیبها عنده و هم سلم لم یزل مسددا موقفا». منظور از ابو عبیدہ در اینجا، ابو عبیدہ مسلم بن ابی کریم التمیمی است، نک.: Francesca, 2003 a: 262, n. 13; Francesca, 2003 b: 262, n. 13؛ در انتهای گزارش فوق، عبارت «من یدنوا منها» یعنی با احترام به آنها نزدیک شد. برای مطالعه بیشتر نک.: Kister, 1970: 270.

۱۷. این مکان، همچنین با تعبیر «الْمَعْلَاة» ذکر شده است، یعنی مکانی مرتفع نسبت به مکه، نک.: Guillaume, 1960: 27.

مرزها و سرحدات الْمُعْلَاةِ و الْمُسْفَلَةِ در کتاب ازرقی شرح داده شده است، نک: ازرقی، بی تا: ۲۶۶/۲. کوه حراء هم در بالای مکه است، نک: ابن عساکر، ۱۹۹۵-۱۹۹۸: ۴۹۵/۱۹. اتفاقاً، به گفته برخی، زید در پایین کوه حراء دفن شد، نک: ابن عساکر، ۱۹۹۵-۱۹۹۸: ۵۱۶/۱۹.

۱۸. این تعبیر نشان می‌دهد که این رویداد سال‌ها قبل از واقعه بعثت [حضرت] محمد رخ داده است.

۱۹. ذکر عمه‌ها در اینجا، دلالت بر سن کم [حضرت] محمد دارد. لحن این روایت نیز نسبتاً تند است.

۲۰. عبارت «علی معرفه بها» در این متن حذف شده است.

۲۱. ابن هشام درباره متن و محذوفاتش در کتاب بحث کرده است: Rubin, 1995: 79-81. مشابه این گزارش در کتاب ابن عساکر نیز آمده است: «أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی أنا أبو الحسين بن النقوم أنا أبو طاهر المخلص أنا رضوان بن أحمد أنا أحمد بن عبد الجبار نا یونس بن بکیر عن ابن إسحاق قال فحدثت أن رسول الله ص - قال وهو يحدث عن زید بن عمرو إن کان لأول من عاب علی الأوثان ونهانی عنها أقبلت من الطائف ومعی زید بن حارثة حتی مررت بزید بن عمرو بن نفیل وهو بأعلی مکه وکانت قریش قد شهرته بفراق دینها حتی خرج من بین أظهرهم وکان بأعلی مکه فجلست إلیه ومعی سفرة لی فیها لحم یحملها زید بن حارثة من ذبائحنا علی أصنامنا فقربتها له وأنا غلام شاب فقلت کل من هذا الطعام ای عم قال فلعلها ای ابن أخی من ذبائحکم هذه التي تذبحون لأوثانکم فقلت نعم فقال أما إنک یا ابن أخی لو سألت بنات عبد المطلب لأخبرنک ای لا أکل هذه الذبائح فلا حاجة لی بها ثم عاب الأوثان ومن یعبدها ویذبح لها وقال إنما هی باطل لا تضر ولا تنفع أو كما قال رسول الله ص - فما تمسحت بوثن منها بعد ذلك علی معرفه بها ولا ذبحت لها حتی أکرمنی الله تعالی برسالته صلی الله علیه و آله» (ابن عساکر، ۱۹۹۵-۱۹۹۸: ۵۰۷/۱۹).

۲۲. «فَأَمَّا ظَاهِرُ مَا جَاءَ بِهِ الْحَدِيثُ فَمَعَادَ اللَّهِ» (الحریری، ۱۴۰۵: ۷۹۱/۲-۷۹۲). الذهبی (۱۹۸۱-۱۹۸۸: ۱/۱۲۷) انکار می‌کند که زید، شریعت ابراهیم را به‌درستی تبعیت کرده باشد یا کسی را دیده باشد که بدان دست یافته باشد: «و قال اللَّهُمَّ إِنِّي عَلِي دِينِ إِبْرَاهِيمَ، وَلَكِنْ لَمْ يَظْفَرْ بِشَرِيعةِ إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَمَا يُنْبَغِي، وَلَا رَأَى مَنْ يُوقِفُهُ عَلَيْهَا». ذهبی همچنین در صفحات ۱۳۰-۱۳۱ درباره خوردن محمد از قربانی‌های قبیله‌اش، قبل از آغاز وحی بحث می‌کند و می‌گوید در آن دوران، این‌گونه امور جایز بود، درست همانند شراب که قبل از تحریم جایز بود.

۲۳. کیست در صفحات ۲۷۴-۲۷۵ نتیجه می‌گیرد که بحث مربوط به «مسئله اساسی عصمت پیامبر قبل از نبوت است. تلاش اصلی دانشمندان مسلمان این بود که ثابت کنند پیامبر، نه گوشت ذبح‌شده برای بت‌ها را خورده و نه آن را ذبح کرده است، زیرا او قبل از نبوت از گناه مصونیت یافته بود». او در ص ۲۷۵ درباره شرح مفصلی که در همین خصوص، در شرف المصطفی اثر الخروگوشی آمده است، می‌گوید: «سنت ابوسعد الخروگوشی بر اساس این ایده که پیامبر هیچ‌گونه عصمتی قبل از بعثت خود نداشت، مربوط به اولین دوره محدثان است؛ سنت‌هایی که بعداً به فراموشی سپرده شدند یا دوباره شکل گرفتند یا کلاً منسوخ شدند»؛ برای مطالعه بیشتر نک: الخروگوشی، ۱۴۲۴: ۴۵۵/۱-۴۶۰، ش ۱۷۴.

۲۴. «أذبح رسول الله صلی الله علیه و سلم شاه لنصب من الانصاب قال: ثم شواها فاحتلمها معه». برای مطالعه بیشتر نک:

۲۵. «خرج النبي صلى الله عليه وسلم وهو مردفی إلى نصب من الأنصاب فذبحنا له شاة فانضجناها» (الخرکوشی، ۱۴۲۴:

۴۵۶/۱-۴۵۷). این ویرایش بر مبنای سه نسخه از کشورهای دور «بلاد بعيدة» است (الخرکوشی، ۱۴۲۴: ۶/۱).

۲۶. گیوم می‌نویسد: «(هر موقع) که او نزد آن زن می‌آمد، خانه برای کسانی که در آن بودند، به شدت تاریک می‌شد». برای مطالعه

نک: Guillaume, 1960: 26؛ گیوم به جای قرانت «افتحتم»، قرانت «افتحتم» را انتخاب کرده است، اگرچه اضافه می‌کند

که «افتحتم» را در فرهنگ لغت نمی‌توان یافت.

۲۷. ولهوزن می‌نویسد: «گفته شده است که جن‌های مؤنث نیز با انسان‌ها ازدواج می‌کرده‌اند: عمر بن یربوع ابن حنظله از قبیله تمیم

همسری از جنّ داشت» (Wellhausen, 1961: 154). ولهوزن در کتابش ذیل شماره یک می‌نویسد: «با لحاظ اسارت سنان

بن خریطه به دست جنّ، برای استفاده به عنوان جنس نر، غلطی رسم الخطی وجود دارد: قرانت استفحلته جایگزین استفحلته

شده است». برای مطالعه بیشتر نک: ابن عساکر، ۱۹۹۵-۱۹۹۸: ۳۳۸/۱۶-۳۳۹.

۲۸. [شوخی عملی یا شوخی‌های زننده یا شوخی تند به نوعی از شوخی گفته می‌شود که باعث خجالت یا رفتن آبروی فرد قربانی

می‌شود، مثلاً آبرویختن سر کسی؛ معمولاً این نوع شوخی‌ها بین دوستان خیلی نزدیک متداول است و گاه باعث ناراحتی فرد

قربانی می‌شود (م.م.).

۲۹. وقتی او مست بود یکی از اعضای قبیله نجار را کشت (ابن عساکر، ۱۹۹۵-۱۹۹۸: ۱۴۸/۶۲). شاید جالب باشد که او دارای نُه

فرزند است که از کنیزهای مختلف متولد شده و فقط یک فرزند او، از زن آزاد متولد شده است (ابن سعد، ۱۹۸۷: ۴۹۳/۳). یک

یا دو سال قبل از مرگ محمد، او همراه با ابوبکر و دیگر مرد قریشی که سوییط (بن حرمه) خوانده می‌شد، در مأموریتی تجاری

به بصری رسید و به همین دلیل است که ابن عساکر نام او را در تاریخ دمشق یاد می‌کند (ابن عساکر، ۱۹۹۵-۱۹۹۸: ۱۳۹/۶۲-

۱۴۹). درباره مداخل مرتبط با سوییط برای نمونه نک: ابن منظور، ۱۹۸۴-۱۹۸۹: ۲۱۳/۱۰-۲۱۴؛ ابن حجر، ۱۹۷۲: ۲۲۲/۳-

۲۲۳؛ گیوم بحث می‌کند که زن فاحشه، یهودی بود و با محمد هم دشمن بود، نک: Guillaume, 1960: 25, n. 3؛ او

نتیجه می‌گیرد که یهودیان از اعضای نجار بودند، قبیله‌ای از تبار مادری پیامبر؛ اما النعیم بن عمرو یهودی متعلق به قبیله قینقاع

بود (همان: ۲۶)؛ همچنین نک: Ibn Hisham, 1858-60: 352, 383.

۳۰. «أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُجَاهِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ قَالَ: كَانَتْ

امْرَأَةٌ فِي بَيْتِ النَّجَّارِ يَقَالُ لَهَا: فَاطِمَةُ بِنْتُ النَّعْمَانِ كَانَ لَهَا تَابِعٌ مِنَ الْجِنِّ، فَكَانَ يَأْتِيهَا فَأَتَاهَا حِينَ هَاجَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فَأَنْقَضَ عَلَى الْحَائِطِ، فَقَالَتْ: مَا لَكَ لَمْ تَأْتِ كَمَا كُنْتَ تَأْتِي؟ قَالَ: قَدْ جَاءَ النَّبِيُّ الَّذِي يَحْرُمُ الزَّنا وَالْحَمْرُ» (ابن سعد، ۱۹۶۰-۱۹۶۸:

۱۶۷/۱). ابن سعد برخی از گزارش‌های دلائل النبوة را نقل می‌کند که شامل این گزارش از علی بن محمد المدائنی است. سه گزارش

مدائنی به علی بن مجاهد باز می‌گردد که گاه به عنوان قاضی الری قضاوت می‌کرد. مطابق برخی منابع، او به عنوان ناقل حدیث،

شهرت بدی داشت. کتابی با عنوان کتاب المغازی تدوین کرد (المزنی، ۱۹۸۵-۱۹۹۲: ۱۱۷/۲۱-۱۲۰). دو نمونه از گزارش‌های او

به محمد بن اسحاق می‌رسد. همچنین نک: «وفیه أيضا أن فاطمة بنت النعمان التجارية قالت: قد كان لي تابع من الجن فكان إذا جاء

افتحتم البيت الذي أنا فيه افتحاما، ففجأني يوما فوقف على الجدار ولم يصنع كما كان يصنع، فقلت ما بالك لم تصنع ما كنت تصنع

صنيعك قبل؟ فقال: انه قد بعث اليوم نبي يحرم الزنا» (الدمیری، ۱۹۶۹: ۲۹۴/۱).

۳۱. «وَفِي غَيْرِ رِوَايَةِ الْبُكَايَنِيِّ عَنِ ابْنِ إِسْحَاقَ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ التَّمِيمِ التَّجَارِيَةَ كَانَتْ لَهَا تَابِعٌ مِنَ الْجِنِّ، وَكَانَ إِذَا جَاءَهَا افْتَحَمَ عَلَيْهَا فِي بَيْتِهَا، فَلَمَّا كَانَ فِي أَوَّلِ الْبُعْثِ آتَاهَا، فَتَقَعَدَ عَلَى حَايِطِ الدَّارِ، وَلَمْ يَدْخُلْ فَقَالَتْ لَهُ: لِمَ لَا تَدْخُلُ؟ فَقَالَ: قَدْ بُعِثَ نَبِيٌّ يَتَحَرِيمُ الرِّثَا، فَذَلِكَ أَوَّلُ مَا ذُكِرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِينَةِ» (السهيلي، ۱۹۷۱: ۲۳۹/۱). داستان فاطمه بنت النعمان همچنين در كتاب ابن الجوزي، ۱۹۶۶: ۱۵۴ يافت می‌شود که در آن، پيش‌تر گزارشی آمده که جابر با همين سند، از زنی ياد می‌کند که نامش و وابستگی قبيله‌اش مشخص نيست و جنّ در قالب يک پرنده گزارش شده است.

۳۲. اصطلاح «فاحشه‌های حضرموت». بعد از انتشار خبر فوت پيامبر، بيست زن فاحشه (بغايا) که شامل شش زن از منطقه کنده و حضرموت بود. اين گروه اخير، با رنگ کردن دست‌های خود و زدن بر روی تبور و تبک اظهار خوشحالي می‌کردند. متن مشابهی به اين زنان اشاره دارد که دختران آوازه‌خوان (غيان) از کنده و فاحشه‌ها (عوامير) را از حضرموت معرفی می‌کند. اين زنان دست‌های خود را رنگ می‌کنند، جذابيت‌های خود را آشکار می‌سازند و تبور می‌نوازند. در حقيقت آنها زنان محترمی از قبائل مختلف کنده و حضرموت بودند، نک: Lecker, 1995: 646-649.

۳۳. «أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُرَشِيِّ مِنْ بَنِي أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزَى عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: كَانَ الْوَحْيُ يَسْتَمَعُ. وَكَانَ لَامْرَأَةٍ مِنْ بَنِي أَسَدٍ تَابِعٌ. فَاتَّاهَا يَوْمًا وَهُوَ يَصْبِيحُ: جَاءَ أَمْرٌ لَا يَطَاقُ. أَحْمَدُ حَرَّمَ الرِّثَا. فَلَمَّا جَاءَ اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ مُنِعُوا الْإِسْتِمَاعَ» (ابن سعد، ۱۹۶۰-۱۹۶۸: ۱۳۲/۱-۱۳۳).

منابع

- ابن اسحاق (۱۳۹۶/۱۹۶۶). سيرة ابن اسحاق المسماة بكتاب المبتدأ والمبعث والمغازي، تحقيق: محمد حميد الله، بی جا: معهد الدراسات والابحاث للتعريب.
- ابن اسحاق (۱۳۹۸/۱۹۷۸). كتاب السير والمغازي، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر.
- ابن الجوزي (۱۳۸۶/۱۹۶۶). الوفا باحوال المصطفى، تحقيق: مصطفى عبد الوحيد، قاهرة: دار الكتب الحديث.
- ابن حجر (۱۳۹۲/۱۹۷۲). الاصابة في تمييز الصحابة، قاهرة: دار النهضة مصر.
- ابن حزم (۱۳۸۲/۱۹۶۲). جمهرة الانساب العرب، تحقيق: عبد السلام هارون، قاهرة: دار المعرفة.
- ابن زنجويه (۱۴۰۶/۱۹۸۷). كتاب الاموار، تحقيق: شاکر ذب فياض، رياض: مركز ملك فيصل.
- ابن سعد (۱۳۸۰-۱۳۸۸/۱۹۶۰-۱۹۶۸). الطبقات الكبرى، بيروت: دار صادر و دار بيروت.
- ابن سعد (۱۴۰۸/۱۹۸۷). القسم المتمم لتابعي اهل المدينة و من بعدهم، تحقيق: زياد محمد منصور، مدينة: مكتبة العلوم والحكم.
- ابن عساکر (۱۴۱۵-۱۴۱۹/۱۹۹۵-۱۹۹۸). تاريخ مدينة دمشق، تحقيق: عمر بن غرامة العمري، بيروت: دار الفكر.
- ابن منظور (۱۴۰۴-۱۴۰۹/۱۹۸۴-۱۹۸۹). مختصر تاريخ دمشق لابن عساکر، تحقيق: روى النحاس و دیگران، دمشق: دار الفكر.
- ابن هشام، عبد الملك (۱۳۷۵). السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى السقا، مصر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، الطبعة الثانية.
- ابو العرب التميمي (۱۴۰۳/۱۹۸۳). كتاب المحن، تحقيق: يحيى وهب الجبوري، بيروت: دار الغرب الاسلامي، الطبعة الثانية.
- الازدى البصرى، الربيع ابن حبيب (۱۴۱۵/۱۹۹۵). الجامع الصحيح: مسند الامام الربيع ابن حبيب، تحقيق: محمد ادریس و عاشور ابن يوسف، بيروت: دار الحكمة؛ عمان: مكتبة الاستقامة.
- الازرقى (بى تا). اخبار مكة و ما جاء فيها من الآثار، تحقيق: رشدى ملحس، بيروت: دار الاندلس.
- الحرى (۱۴۰۵/۱۹۸۵). غريب الحديث، تحقيق: سليمان ابن ابراهيمى العايد، مكة: جامعة ام القرى.
- الخرگوشى، (۲۰۰۳/۱۴۲۴). شرف المصطفى، تحقيق: نبيل آل باعلوى، بيروت: دار البشائر الاسلامية.
- خليفة بن خياط (۱۴۰۲/۱۹۸۲). طبقات، تحقيق: اكرم ضياء العمرى، رياض: دار طيبة.
- الدميرى (۱۳۸۹/۱۹۶۹). حيات الحيوان الكبرى، قاهرة: مصطفى البابى الحلبي.
- الذهبي (۱۴۰۱-۱۴۰۹/۱۹۸۱-۱۹۸۸). سير الاعلام النبلاء، تحقيق: شعيب الارناؤط و الآخرون، بيروت: الرسالة.
- السهيلي (۱۳۹۱/۱۹۷۱). الروض الانف، تحقيق: طاها عبد الرئوف سعد، قاهرة: مكتبة الكليات الازهرية.
- الطبرى (۱۸۷۹/۱۹۰۱). تاريخ الرسل والملوك، تحقيق: دى خويه و ...، لايدن: بريل.

المزى (١٤٠٥-١٤١٣/١٩٨٥-١٩٩٢). تهذيب الكمال، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: الرسالة.
نیشابوری، مسلم ابن حجاج (١٣٧٤-١٣٧٥/١٩٥٥-١٩٥٦). صحيح، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، قاهره: عيسى
البابى الحلبي؛ بيروت: دار احياء التراث العربى.
الواقدي (١٩٦٦). كتاب المغازى، تحقيق: مارسدن جونز، لندن: دانشگاه آكسفورد.

Ahmed, Shahab (2004). "Satanic Verses," in: Jane Dammen MacAuliffe, *Encyclopaedia of the Quran*, IV, Leiden-Boston: Brill, pp. 531-536.

Chabbi, J. (2003). "Jinn," in: Jane Dammen MacAuliffe, *Encyclopaedia of the Quran*, III, Leiden-Boston: Brill, pp. 43-50.

Francesca, E. (2003 a). "Kharijis," in: Jane Dammen MacAuliffe, *Encyclopaedia of the Quran*, III, Leiden-Boston: Brill, pp. 84-90.

Francesca, E. (2003 b). "The Formation and Early Development of the Ibadī Madhhab," in: *JSAI*, 28: 260-277.

Fück, J. (1925). *Muhammad ibn Ishaq: Literarhistorische Untersuchungen* Frankfurt am Main, (dissertation).

Guillaume, A. (1960). "New Light on the Life of Muhammad, Manchester University Press", in: *Journal of Semitic Studies*, Monograph No. 1.

Guillaume, A. (1955). *The Life of Muhammad: A Translation of Ibn Ishaq's Sirat Rasul Allah*, Oxford: Oxford University Press, Reprint Lahore & Karachi, 1974.

Horowitz, J. (2002). *The Earliest Biographies of the Prophet and their Authors*, Princeton: Darwin Press.

Ibn Hisham (1858-60). *Das Leben Muhammeds nach Muhammed ibn Ishâk, bearbeitet von Abd el-Malik ibn Hischâm*, F. Wüstenfeld (ed.), Göttingen: Dieterichsche Universitäts-Buchhandlung.

Jarrar, M. (1989). *Die Prophetenbiographie im islamischen Spanien: Ein Beitrag zur Überlieferungs- und Redaktionsgeschichte*, Frankfurt a. M., Peter Lang.

Jones, J. M. B. (1983). "The Maghazi literature," in: *The Cambridge History of Arabic Literature: Arabic Literature to the End of the Umayyad Period*, A. F. L. Beeston, T. M. Johnstone, R. B. Serjeant and G. R. Smith (eds.), Cambridge: Cambridge University Press, pp. 344-351.

Kister, M. J. (1970). "A Bag of Meat: A Study of an Early Hadith," in: *BSOAS*, 33: 267-275,

- Reprinted in: M. J. Kister, *Studies in Jahiliyya and Early Islam*, London, 1980, no. VI.
- Kister, M. J. (1980). *Studies in Jahiliyya and Early Islam*, London: Variorum.
- Lecker, M. (1995). "Biographical Notes on Abu, Ubayda Ma'mar b. al-Muthanna," in: *Studia Islamica*, 81: 71-100, Reprinted in: Lecker, *Jews & Arabs*, Aldershot, 1998, no. XVIII (Variorum Collected Studies Series).
- Lecker, M. (1998). *Jews and Arabs in Pre- and Early Islamic Arabia*, Aldershot, Variorum.
- Lecker, M. (1995). "Judaism among Kinda and the ridda of Kinda," in: *JAOS*, 115: 635-650, Reprinted in: Lecker, *Jews & Arabs*, no. XIV.
- Lecker, M. (n.d.). "Muhammad ibn Ishaq Sahib al-maghazi: Was His Grandfather Jewish?" (Forthcoming).
- Muranyi, M. (1991). "Ibn Ishaq's Kitab al-Mağazi in der Riwaya von Yunus b. Bukair: Bemerkungen zur frühen Überlieferungsgeschichte," in: *JSAI*, 14: 214-275.
- Nöldeke, Th. (1914). "Die Tradition über das Leben Muhammeds," *Der Islam*, 5: 160-170.
- Raven, W. (2006). "Sira and the Quran," in: Jane Dammen MacAuliffe, *Encyclopaedia of the Quran*, V, Leiden-Boston: Brill, pp. 29-51.
- Rubin, U. (1995). *The Eye of the Beholder: The Life of Muhammad as Viewed by the Early Muslims*, Princeton: Darwin Press.
- Al-Samuk, S. M. (1978). Die historischen Überlieferungen nach Ibn Ishaq. Eine synoptische Untersuchung, dissertation, Frankfurt A. M. (dissertation).
- Schoeler, G. (1996). *Charakter und Authentie der muslimischen Überlieferung über das Leben Mohammeds*, Berlin-New York: de Gruyter.
- Schoeler, G. (2009). *The Genesis of Literature in Islam from the Aural to the Read*, in collaboration with and translated by Shawkat M. Toorawa, Cairo: American University in Cairo Press.
- Sezgin, F. (1967). *Geschichte des arabischen Schrifttums*, I, Leiden, Brill.
- Wellhausen, J. (1961). *Reste arabischen Heidentums*, Berlin: Reprint Berlin, Walter de Gruyter.